

فضایل امام حسن علیه السلام از منظر رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حجت الاسلام والمسلمین علیرضا انصاری *

اشاره

یکی از مباحث مهم دینی که بایسته واکاوی است، بررسی ابعاد شخصیت امام حسن علیه السلام می باشد؛ زیرا شناخت زندگی سبط اکبر، بهترین الگوی زندگی است. از سوی دیگر، شناخت امام، وظیفه شیعیان است و یکی از بهترین راه های شناخت امام حسن علیه السلام، بررسی سخنان و سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ایشان است؛ چراکه حضرت جایگاه امام را از همه بهتر می دانند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از ایشان به عنوان: امام، فرزند، هدیه الهی، ریحانه و روشنای قلب خود یاد نموده است.^۱ این نوشتار، سعی می کند برخی فضایل امام حسن علیه السلام را از دیدگاه رسول اعظم صلی الله علیه و آله تبیین کند.

نام گذاری الهی

هنگامی که امام حسن علیه السلام متولد شد، مادر بزرگوارش عرض کرد: ای علی! برایش نامی انتخاب

* نویسنده و پژوهشگر.

۱. طبری آملی، بشارة المصطفی لشعبة المرتضی، ص ۱۹۹.

نما؛ اما ایشان فرمود: در این کار، از رسول خدا پیشی نمی‌گیرم. خبر به حضرت رسید و ایشان خود را به منزل علی علیه السلام رسانید و آن هدیه الهی را در آغوش گرفت و در گوش راستش اذان، و در گوش چپش اقامه گفت و آنگاه فرمود: نامی برایش انتخاب کرده‌اید؟ عرض کردند: در این کار، از شما پیشی نخواهیم گرفت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من هم در این امر از خدای متعال پیشی نمی‌گیرم. در این هنگام، جبرئیل نازل شد و عرض کرد: ای رسول خدا! خدای متعال بر شما درود فرستاده و می‌فرماید: «إِنَّ عَلِيًّا مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى فَسَمِّهِ بِاسْمِ ابْنِ هَارُونَ؛ جایگاه علی نسبت به تو، چون جایگاه هارون نسبت به موسی است. پس، نام او را پسر هارون قرار ده.» اسم پسر هارون، شُبَّر بوده که در زبان عربی «حسن» گفته می‌شود. از این رو، نام او را «حسن» نهادند.^۱

نام‌گذاری امام حسن علیه السلام، الگویی است برای ما تا فرزندانمان را با توجه به بافت فرهنگی و آموزه‌های دینی خود نام‌گذاری نماییم؛ زیرا از روش‌های مهم تربیت فرزند، انتخاب اسم خوب و زیبا برای اوست. نام زیبا، وسیله‌ای برای توجه به شخصیت فرزند بوده، خوبی و بدی آن، در شخصیت‌سازی فرزند اثرگذار است؛ اگر نام او خوب نباشد، سبب رنجش روحی و آزرده‌گی خاطر کودک خواهد شد.^۲ از این رو، در روایات، یکی از حقوق فرزندان بر والدین، انتخاب نام پسندیده شمرده شده است. شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: ما فرزندانمان را با نام‌های شما و پدرانمان نام‌گذاری می‌کنیم. آیا این کار، نفعی برای ما دارد؟ حضرت فرمود: «آری، به خدا قسم! مگر دین، چیزی جز محبت است.»^۳

امام صادق علیه السلام فرمود: «هیچ نوزادی برای ما متولد نمی‌شود، مگر اینکه نخست نام او را «محمد» می‌نامیم و پس از هفت روز، اگر خواستیم نامش را تغییر می‌دهیم؛ وگرنه همان نام را بر او می‌گذاریم.»^۴

امروزه، متأسفانه برخی افراد، نام‌هایی برای فرزندان خویش انتخاب می‌کنند که خلاف فرهنگ اسلامی و ایرانی است.

۱. شیخ صدوق، الأملی، ص ۱۳۵.

۲. ر.ک: محمدجواد طبسی، حقوق فرزند در مکتب اهل بیت علیهم السلام، ص ۳۷.

۳. علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۳۰.

۴. شیخ کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۱۸.

تربیت الهی

از فضایل دیگر امام حسن علیه السلام، آن است که در خاندان وحی تربیت شد و مریبان وی بزرگانی همچون: پیامبر، علی و فاطمه علیهم السلام بودند. از سوی دیگر، از آموزه‌های دینی استفاده می‌شود که اهل بیت علیهم السلام از رحم‌های مطهره به دنیا آمده‌اند: «نُوراً فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَالْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ...». ^۱ همین امور، سبب شد که امام مجتبی علیه السلام تمام کمال انسانی و الهی را کسب کند. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند اسباط نبوت را به این دو (حسن و حسین) ختم نمود و نسل مرا از این دو قرار داد. کسی که شهرهای کفر را فتح می‌کند و زمین را پس از پُرشدن از جور و ستم، مملو از عدل می‌سازد، از نسل آنهاست. این دو، فرزندان طاهر و مطهرند و سروران جوانان اهل بهشت‌اند...». ^۲

پیامبر صلی الله علیه و آله در تربیت امام حسن علیه السلام تلاش بسیاری می‌کرد. گویند روزی مردی سبد خرمایی برای پیامبر صلی الله علیه و آله آورد. رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: این چیست؟ هدیه است یا صدقه؟ مرد پاسخ داد: صدقه است. فرمود: برای اصحاب صغه ^۳ ببر. در آن حال، امام حسن علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بود و بازی می‌کرد. به جهت کودکی، خرمایی برداشت و در دهان گذاشت. پیامبر صلی الله علیه و آله متوجه شد و انگشت خود را داخل دهان او کرد و خرما را بیرون کشید و دور افکند و فرمود: ما خاندان محمد صلی الله علیه و آله صدقه نمی‌خوریم. ^۴

واسطه فیض الهی

از دیگر فضایل اهل بیت علیهم السلام، این است که مایه نجات مردم، محل نزول رحمت و برکات الهی‌اند. این امر، امتیاز بزرگی است که تنها اهل بیت علیهم السلام از آن برخوردارند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام فرمود: آنچه را املا می‌کنم، برای شریک‌های خود بنویس. حضرت علی علیه السلام عرض کرد: شریکان من چه کسانی هستند ای رسول خدا؟ فرمود: شریکانت، فرزندان تو اند که امام هستند. به برکت وجود آنهاست که بر امت من باران می‌بارد و در پرتو وجود آنها دعایشان

۱. ابن طاووس، الإقبال الأعمال، ج ۲، ص ۶۰۷.

۲. علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۴۴.

۳. منظور گروهی از صحابه فقیر است که در سکوی سرپوشیده‌ای به نام «صفه» (مکان سایه‌دار) در مسجد پیامبر سکونت داشتند.

۴. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۵، ص ۱۳.

مستجاب می‌گردد. خداوند به سبب آنها بلا یا را از اتمم می‌گرداند و به برکت وجود ایشان، از آسمان رحمت می‌بارد. این، نخستین ایشان است. در این لحظه، با دست به حسن علیه السلام اشاره کرد. سپس، به حسین علیه السلام اشاره کرد و فرمود: فرزندان او که امام اند.^۱

امام صادق علیه السلام نیز فرمود: «بِنَا أَثْمَرَتِ الْأَشْجَارُ وَأَيْتَعَتِ الشَّمَاوُ وَجَرَتِ الْأَنْهَارُ وَبِنَا يَنْزِلُ غَيْثُ السَّمَاءِ وَيَنْبُتُ عُشْبُ الْأَرْضِ وَيَعْبَادُنَا عَبْدَ اللَّهِ وَلَوْ لَا نَحْنُ مَا عُيِدَ اللَّهُ؛^۲ ... به سبب ما، درختان میوه می‌دهند و میوه‌ها به ثمر می‌رسند و رودها جاری می‌شوند و به سبب ما ابر از آسمان می‌بارد و گیاهان از زمین می‌رویند و به واسطه بندگی ما، خداوند پرستیده می‌شود و اگر ما نبودیم، هرگز خداوند پرستیده نمی‌شود.

گرچه امروزه از سوی برخی از افراد، نامهربانی‌هایی علیه اهل بیت علیهم السلام صورت می‌گیرد، اما حقیقت این است که همه انسان‌های جهان مدیون اهل بیت علیهم السلام هستند؛ زیرا اینان سر سفره نعمت آن بزرگواران نشسته‌اند. اگر اینان نبودند، انسان‌ها مورد رحمت و فیض الهی قرار نمی‌گرفتند. از سوی دیگر، هدایت و رستگاری مردم نیز در سایه هدایت اهل بیت علیهم السلام می‌باشد. اینان کشتی نجات بشر می‌باشند؛ چنان‌که زمخشری با ذکر روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله به این مطلب اشاره نموده است: «فَاطِمَةُ بِهَجَّةٍ قَلْبِي وَابْنَاهَا ثَمَرَةُ فُؤَادِي وَبَعْلُهَا نُورُ بَصَرِي وَالْأُتَمَّةُ مِنْ وُلْدِهَا أَمْنَاءُ رَبِّي وَحَبْلٌ مَمْدُودٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ مَنِ اعْتَصَمَ بِهِمْ نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُمْ هَوَى؛^۳ فاطمه، عصاره و خون قلب من است و پسران وی، میوه دل من می‌باشند و همسرش، نور چشم من است و امامان از فرزندان فاطمه، امین‌های خدای من هستند. آنان طناب آویخته بین خدا و مردم می‌باشند. هرکس به آنان چنگ آویزد، نجات می‌یابد و هرکس از آنان روی گرداند، سقوط خواهد نمود.»

در این حدیث، فرزندان فاطمه علیها السلام - از جمله امام حسن علیه السلام - امین‌های خدا و حبل‌الله (ریسمان الهی) معرفی گردیده است. گرچه احادیث دیگری نیز به این مضمون وجود دارد، اما ویژگی این روایت آن است که یکی از علمای بزرگ اهل سنت، مانند زمخشری آن را نقل نموده است؛ این حدیث، به روشنی بیانگر فضایل محوری عترت است و نیز از امامت فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام سخن می‌گوید که خاستگاه باور تشیع را شکل می‌دهد.

۱. شیخ صدوق، الأمالی، ص ۴۱۰.

۲. شیخ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۴۴.

۳. اسماعیل انصاری زنجانی، الموسوعة الكبرى عن فاطمة الزهراء علیها السلام، ج ۹، ص ۲۲۲.

دوستی

از دیگر ویژگی‌های مهم امام حسن علیه السلام، محبت رسول اعظم صلی الله علیه و آله به وی می‌باشد. حضرت بارها به این امر تصریح کرده، بر آن پافشاری نموده است؛ تا آنجا که محبت به اهل بیت علیهم السلام را پاداش رسالت دانسته است.^۱ در روایات متعددی نیز دوستی اهل بیت علیهم السلام، به خصوص محبت به حسنین علیهم السلام، محبت به شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله شمرده شده است و گاهی فقط دوستی امام حسن علیه السلام، دوستی رسول خدا صلی الله علیه و آله به حساب آمده است.

زیدبن ارقم می‌گوید: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بودم که فاطمه زهرا علیها السلام در حالی که حسن و حسین علیهم السلام با وی بودند، از منزل خود خارج شد و به سوی خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله سر مبارکش را به سوی من بلند کرد و فرمود: «وَمَنْ أَحَبَّهُمْ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ فَقَدْ أَبْغَضَنِي»^۲ هرکس اینها را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هرکس ایشان را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است. «هرکس آن دورا دوست بدارد، همانا مرا دوست داشته و هرکس آن دورا دشمن بدارد، همانا مرا دشمن داشته است.»^۳

پس از شهادت علی علیه السلام، امام حسن علیه السلام بر منبر رفت و با مردم سخن گفت. مردی از میان جمعیت برخاست و گفت: من خود پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که حسن را بر دامن خود نشانده بود و می‌فرمود: هرکس مرا دوست دارد، باید که او (حسن) را دوست بدارد! حاضران این موضوع را به غایبان برسانند. اگر فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله نبود، در این باره به هیچ کس سخنی نمی‌گفتم. سپس، در جای خود نشست.^۴

در این احادیث، به امت پیامبر صلی الله علیه و آله دو معیار مهم سفارش شده است:

اول: دوستی امام حسن علیه السلام، دوستی رسول خدا صلی الله علیه و آله دانسته شده و در نتیجه، هرکه دوست دار رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، باید دوست دار امام حسن علیه السلام نیز باشد.

دوم: بغض و دشمنی با امام حسن علیه السلام، بغض و دشمنی با رسول خدا صلی الله علیه و آله شمرده شده است. این دو معیار، خط بطلانی است بر خلفای بنی امیه و مانند آنها، مثل وهابیت که در طول تاریخ

۱۳. شورا، آیه ۲۳: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى.»

۲. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۶۰.

۳. ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۳۸۲.

۴. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۵، ص ۱۲.

عَلَّمَ دَشْمَنِي بِأَهْلِ بَيْتِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَا بِه دُوش كَشِيدَه اَنْد. اَز اَيْن رُوسْت كِه پِيَامْبِر ﷺ بِه سَزَاي بَغْضِ اِمَامِ حَسَنِ ﷺ نِيْز اِشَارَه نَمُودَه اِسْت. اِبْنِ عَبَّاسٍ مِي گُويَد: رَسُوْلُ خُدَا ﷺ فَرَمُود: دَر شَبِ مَعْرَاجِ دِيْدِم كِه بَر دَر بَهْشْتِ نُوْشْتَه بُوْد: «لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ، مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ، عَلِيٌّ حَبِيْبُ اللّٰهِ، الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ صَفْوَةُ اللّٰهِ، فَاطِمَةُ اَمَةٌ اللّٰهِ، عَلِيٌّ بَاغِيْضِهِمْ لَعْنَةُ اللّٰهِ؛ اِ مَعْبُوْدِيْ جِزِ خُدَا نِيْسْت. مَحْمَدُ رَسُوْلُ خُدَا، وَ عَلِيٌّ حَبِيْبُ خُدَا، وَ حَسَنِ وَ حُسَيْنِ بَرگَزِيْدَه خُدَا، وَ فَاطِمَه كَنِيْزِ خُدَا مِي بَاشَنْد. كَسَاْنِي كِه بَغْضِ اَنهَآ رَا دَاشْتَه بَاشَنْد، لَعْنَتِ خُدَاوَنْد بَر اَنهَآ بَاد.»

علم الهی

اَز جَمْلَه كَسَاْنِي كِه اَز رَسُوْلِ خُدَا ﷺ رُويْتِ نَقْلِ مِي كَنْد، اِمَامِ حَسَنِ ﷺ اِسْت. اِيْشَانِ دَر حَيَاْتِ پِيَامْبِرِ ﷺ دِه سَالِ دَاشْتِ وَ بَا دِرِيَاْفْتِ گُفْتَه هَايِ پِيَامْبِرِ كِه گَاهِيْ اَيَاتِ وَحِيٍّ وَ گَاهِيْ رُويَاْتِ بُوْد، اَنهَآ رَا كَسْبِ نَمُودَه، بِه دِيْگِرَانِ اَنْتِقَالِ مِي دَاد.

اِمَامِ حَسَنِ ﷺ بَا شَنِيدَنْ اَيَاتِي كِه بَر رَسُوْلِ خُدَا ﷺ فَرُودِ مِي اَمْد، بِي دَرَنْگِ بِه مَنْزَلِ اَمْدَه وَ اَنهَآ رَا بَرَايِ مَادَرَشِ فَاطِمَه زَهْرَا ﷺ قِرَاْنْتِ مِي كَرْد. اَيْنِ مَسْئَلَه، بَاعْثِ تَعَجْبِ اَمِيْرِ مُؤْمِنَانِ ﷺ شَدَه بُوْد. اَوْرُدَه اَنْد كِه اِمَامِ مَجْتَبِي ﷺ هَفْتِ سَالَه بُوْد كِه بِه هَمْرَاهِ پِيَامْبِرِ دَر مَسْجِدِ حَضْرُوْرِ مِي يَافْتِ وَ اَنْگَاَه كِه اَيَاتِ جَدِيْدِ بَر او نَازَلِ مِي شَد، هَمَانِ هَا رَا اَز زَبَانِ جَدَشِ مِي شَنِيدِ وَ اَنْگَاَه كِه بِه خَاْنَه بَازِ مِي گُشْت، بَرَايِ مَادَرَشِ فَاطِمَه تِلَاوَتِ مِي كَرْد؛ بِه گُوْنَه اِي كِه هَر گَاهِ اَمِيْرِ مُؤْمِنَانِ وَاْرِدِ خَاْنَه مِي شَد، مَلَا حِظَه مِي كَرْدِ اَيَاتِ جَدِيْدِي كِه بَر پِيَامْبِرِ نَازَلِ گَرْدِيْدَه، نَزْدِ فَاطِمَه اِسْت. وَ قَتِي مَاجِرَا رَا اَز اَنْ حَضْرَتِ جُويَا مِي شَد، فَاطِمَه مِي فَرَمُود: اَز فَرَزَنْدَتِ حَسَنِ شَنِيدِم. بَدِيْنِ جِهْتِ، رُوزِي عَلِي ﷺ زُوْدْتَرِ بِه خَاْنَه اَمْدِ وَ اَز دِيْدِ فَرَزَنْدَشِ پَنهَانِ گُشْتِ تا اَيَاتِ جَدِيْدِ رَا كِه بَر پِيَامْبِرِ نَازَلِ شَدَه، بَارِ دِيْگِرِ اَز فَرَزَنْدَشِ بَشْنُود. اِمَامِ حَسَنِ ﷺ وَاْرِدِ خَاْنَه شَدِ وَ هَمِيْنِ كِه خُوسْتِ اَيَاتِ قِرَاْنِ رَا بَرَايِ مَادَرَشِ بَخُوانْد، زَبَانَشِ بِه لَكَنْتِ اَفْتَادِ وَ اَز خُوانْدَنْ سَرِيْعِ بَازِ مَانْد. مَادَرَشِ شَكْفَتِ زَدَه شَد. اِمَامِ حَسَنِ ﷺ گُفْت: مَادَر، تَعَجْبِ نَكْن! گُويَا شَخْصِيْتِ بَزَرْگِي دَر خَاْنَه اِسْت كِه بَا شَنِيدَنْ سَخْخَانِم، مَرَا اَز سَخْنِ گُفْتَنْ بَازِ مِي دَارْد. دَر اَيْنِ هَنْگَامِ، اَمِيْرِ مُؤْمِنَانِ ﷺ اَز مَحَلِ اِخْتِفَا بِيْرُوْنِ اَمْدِ وَ فَرَزَنْدَشِ حَسَنِ رَا دَر اَغُوْشِ گَرَفْتِ وَ بُوْسِيْد.^۲

۱. شيخ طوسي، الأُمالي، ص ۳۵۵.

۲. علامه مجلسي، بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۳۸.

کسب علم امام حسن علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله از یک سو، و عنایت علم خدادادی از سوی دیگر، سبب شد که امام به بالاترین مقام علمی برسد. حذیفه بن یمان نقل کرده است: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله در اطراف مدینه به همراه گروهی از اصحاب، همانند علی علیه السلام، نشسته بود که امام حسن علیه السلام به نزد آنها آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله نظری به او انداخت و فرمود: این جبرئیل است که حسن را راهنمایی می کند و این میکائیل است که وی را محافظت می نماید. این حسن، فرزند و نفس پاک و یکی از اضلاع من است. پدر به فدای این حسن باد!

سپس، پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و ما هم برخاستیم. آنگاه حضرت دست امام حسن علیه السلام را گرفت و به راه افتاد و ما نیز با حضرت راه افتادیم و بعد فرمود: این حسن، بعد از من راهنمای مسلمانان هدایت شده خواهد بود. این حسن، هدیه پروردگار عالم به من است. این حسن، از من خیر می دهد. آثار و دین مرا به مردم معرفی کرده، سنت مرا زنده می کند.

هنوز سخن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تمام نشده بود که عربی بادیه نشین، درحالی که عصای خود را به زمین می کشید، به سوی ما آمد. وقتی چشم پیامبر صلی الله علیه و آله به او افتاد، فرمود: این مرد که می آید، سخن خشنی به شما می گوید. وی درباره اموری از شما جويا خواهد شد. هنگامی که عرب وارد شد، بدون اینکه سلام کند، گفت: کدام یک از شما محمد است؟ ما گفتیم: منظور تو چیست؟ در این هنگام، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آرام باشید! آنگاه او گفت: ای محمد! من قبلاً کینه تو را در دل داشتم و اکنون که تو را دیدم، کینه تو را بیشتر در دل گرفتم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله لبخندی زد؛ ولی ما خواستیم او را تنبیه کنیم؛ اما پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ساکت باشید! سپس عرب گفت: ای محمد! تو گمان داری که پیامبری؟ در صورتی که به انبیا دروغ می بندی و هیچ دلیل نداری؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: چه منظوری داری؟ گفت: اگر دلیل داری، بیاور! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا دوست داری یکی از اعضای من به تو خبر دهد؟ او گفت: مگر عضو انسان هم سخن می گوید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری. سپس، حضرت به امام حسن علیه السلام فرمود: برخیز [و با او گفت و گو کن] او به امام حسن علیه السلام به نظر حقارت نگریست و گفت: پیامبر خودش بر نمی خیزد و کودکی را بلند می کند تا با من سخن گوید! رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: حسن جواب تو را خواهد گفت. امام حسن علیه السلام بر آن مرد سبقت گرفت و فرمود: آرام باش! آنگاه این اشعار را سرود.

«تو از شخصی کودن و فرزند کودن نپرسیدی؛ بلکه از شخص دانشمندی جويا شدی و تو بسیار نادانی. اگر تو نادانی، شفای نادانی تو نزد من است؛ مادامی که شخص سؤال کننده پرسد. تو از

دریای علمی پرسش می‌کنی که دلوها نمی‌توانند آن را تقسیم کنند. این علم و دانش، ارثی است که رسول خدا ﷺ [نزد ما] به یادگار نهاده است.»

سپس، حضرت ادامه داد: گرچه تو زبان‌درازی نمودی و از حدّ خویشتن تجاوز کردی، ولی در عین حال، با خواست خدای علیم، با ایمان کامل بازخواهی گشت.

آن مرد پس از اینکه لبخندی زد، گفت: چه می‌گویی؟ امام حسن علیه السلام به او فرمود: آری، تو با قوم خود گرد آمده، به گفت‌وگو پرداختی و گمان کردید محمد صلی الله علیه و آله بدون فرزند است و بیشتر عرب کینه وی را در دل دارد و کسی نیست که خون‌خواه محمد باشد. تو گمان کردی که کشنده محمد خواهی بود و پول خون آن حضرت را قبیله‌ات خواهند داد. نفس تو، تو را به این عمل وادار کرد. تو عصای خود را به دست گرفته‌ای که با آن، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را بکشی؛ ولی این کار برای تو دشوار شد و چشمت این بینایی را نداشت و تو اکنون بدین منظور نزد ما آمده‌ای که مبادا این راز فاش شود؛ اما به طرف خیر آمده‌ای. من اکنون تو را از سفری که آمده‌ای، آگاه می‌کنم. تودر هوای روشنی از خانه خارج شدی که ناگاه باد بسیار شدیدی وزید و تاریکی آسمان را فرا گرفت. آنگاه تو نظیر یک اسب شدی که اگر جلو برود، گردنش زده می‌شود و اگر برگردد، پی خواهد شد. صدای پای هیچ‌کس و هیچ‌زنگی را نمی‌شنیدی. ابرها بر تو احاطه نموده و ستارگان از نظرت غایب شده بودند. راه را به وسیله ستاره‌ای که طلوع کرده و با دانشی که راهنما باشد، پیدا نمی‌کردی. هرگاه مقداری راه طی می‌کردی، می‌دیدى در یک بیابان بی‌پایان هستی. هرچه بر خود ابحاف می‌نمودی و بر فراز تپه و بلندی می‌رفتی، می‌دیدى راه خود را دور کرده‌ای. بادهای شدید می‌خواستند تو را از پای درآورند. یک باد صرصر و برق جهنده‌ای را در راه دیدی و تپه‌های آن بیابان، تو را به وحشت انداخته، سنگریزه‌ها تو را خسته کرده بودند. وقتی به خود آمدی که دیدی نزد ما آمده‌ای و چشمت به جمال ما روشن و قلبت باز و آه و ناله‌ات برطرف شد.

اعرابی گفت: ای پسر! این مطلب را از کجا می‌گویی؟ تو زنگ قلب مرا زدودی. گویا تو با من بوده‌ای. هیچ موضوعی از من نزد تو مخفی نیست. گویا علم غیب داری؟ سپس عرض کرد: اسلام چیست؟ امام حسن علیه السلام فرمود: «اللَّهُ أَكْبَرُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.»

آن اعرابی اسلام آورد و آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله قسمتی از قرآن را به وی آموخت. او گفت: ای رسول خدا! اجازه می‌دهی من نزد قبیله‌ام بازگردم و ایشان را از حادثه آگاه کنم؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او

اجازه داد. او رفت و با گروهی از قبيله خویش گفت‌وگو کرد و بیشتر آنها اسلام آوردند. پس از این حادثه، هرگاه نظر مردم به امام حسن علیه السلام می‌افتاد، می‌گفتند: به حسن مقامی داده شده که به هیچ‌کس از مردم داده نشده است.^۱

شهامت و شجاعت

از خصوصیات مهم امام حسن علیه السلام، شجاعت است. متأسفانه برخی تصور کردند که شجاعت امام حسن علیه السلام کمتر از امامان دیگر بود و در میدان نبرد، شجاعت لازم را نداشت و به همین جهت، زمام امور را به معاویه سپرد. این، پنداری باطل است. امام علی علیه السلام فرمود: «السَّخَاءُ وَالشَّجَاعَةُ غَرَائِزُ شَرِيفَةٌ، يَضَعُهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ فَيَمِّنُ أَحَبَّهُ وَامْتَحَنَهُ؛^۲ سخاوت و شجاعت، خصلت‌های والایی هستند که خداوند سبحان آن دو را، در وجود هرکس که دوستش داشته و او را آزموده باشد، می‌گذارد.»

البته این نیاز، تا حدود بسیاری به مسئولیت افراد بستگی دارد و هرچه مسئولیت خطیرتر باشد، نیاز به دريادلی بیشتر است. به همین رو، رهبر جامعه باید دريادل‌ترین باشد تا در اقدامات و تصمیم‌گیری‌های خرد و کلان، از خطرات احتمالی واهمه نداشته باشد. از این رو، در متون اسلامی، شجاعت همچون علم، از ویژگی‌های رهبری شمرده شده است. امام علی علیه السلام فرمود: «وَالْإِمَامُ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ عَالِمًا لَا يَجْهَلُ وَشَجَاعًا لَا يَنْكَلُ؛^۳ امام، باید دانشمندی دانا و شجاعی ترس باشد.»

ناگفته نماند که معنای شجاعت، تنها جنگ‌نمودن در میدان نبرد نیست؛ گاهی مصداق شجاعت، در تصمیم‌گیری کلان و فداکردن مصالح و آبروی فردی برای عموم مردم است. رعایت این امر، شجاعانه و خردمندانه‌ترین استراتژی‌ای است که از سوی رهبران دل‌سوز اتخاذ می‌شود؛ زیرا آنان هیچ‌گاه مصالح عمومی را فدای مصالح فردی و گروهی نمی‌کنند. امام حسن علیه السلام نیز برای جلوگیری از خون‌ریزی، حفظ اسلام و رعایت مصالح مسلمانان، تن به صلح داد؛ چنان‌که خود فرمود: «من صلح را پذیرفتم تا از خون‌ریزی جلوگیری کنم...»^۴ این در

۱. همان، ص ۳۳۳ - ۳۳۴.

۲. تمیمی آمدی، غرر الحکم ودرر الکلم، ج ۲، ص ۵۶.

۳. علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۱۷۲.

۴. رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۱۵۵.

حالی است که صلح امام علیه السلام خاری در چشم و استخوانی در گلوی آن بزرگوار بود. عبدالحسین شرف‌الدین می‌نویسد: «صلح امام حسن علیه السلام با معاویه، از دشوارترین حوادثی بود که امامان اهل بیت علیهم السلام پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله از ناحیه این امت بدان دچار شدند. امام حسن علیه السلام با این صلح، آن چنان محنت طاقت‌فرسایی را متحمل شد که هیچ‌کس جز به کمک خدا قادر بر تحمل آن نیست؛ لیکن او از این آزمایش... سربلند و پیروز بیرون آمد.» نمونه این شجاعت را می‌توان در امام راحل جست‌وجو کرد که از پذیرش قطعنامه ۵۹۶، با تعبیر نوشیدن زهر یاد کرد.

بنابراین، چگونه امکان دارد امام حسن علیه السلام که امام و رهبر جامعه است، شجاع نباشد. تصمیم‌گیری امام مبنی بر صلح، مصداق بارز شجاعت است؛ زیرا صلح ایشان، مذمت و زخم‌زبان‌های بسیاری را در پی داشت؛ چنان‌که بعد از صلح، برخی حضرت را مذلّ مؤمنین خواندند. بنابراین، بردباری در برابر اهانت‌ها و مشکلات، مهم‌ترین مصداق شجاعت است.

امام علی علیه السلام فرمود: «وَالصَّبْرُ شَجَاعَةٌ؛ صبر، گونه‌ای از شجاعت است.»

شاید بر این اساس باشد که پیامبر فرمود: «إِبْتِئَايَ هَذَانِ إِمَامَانَ قَامَا أَوْ قَعَدَا؛ این دو فرزندم، حسن و حسین، هر دو امام‌اند؛ خواه قیام کنند و یا سکوت نمایند.» مهم‌تر از همه اینکه صلح امام فواید ارزشمندی داشت. از این رو، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وَإِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ يُصَلِّحُ اللَّهُ بِهِ بَيْنَ فِتْنَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ؛^۲ خداوند به دست او، بین دو گروه مسلمان، صلح برقرار خواهد کرد.»

امام حسن علیه السلام حتی بعد از صلح نیز شجاعت و شهادت خود را به نمایش گذاشت. معاویه در زمان خلافت خود با دسیسه‌های گوناگون بر مناطق اسلامی مسلط شده بود؛ آن‌گونه‌که خود را بی‌رقیب می‌دانست؛ چراکه حضرت علی علیه السلام به شهادت رسیده بود و امام حسن علیه السلام را نیز در مدینه به انزوا کشانده بودند. در این ایام، معاویه سفری به حجاز کرد و در این سفر، به مدینه وارد شد و در مسجد سخنرانی کرد. هنگام سخنرانی، به ناسزاگویی و دهن‌کجی به مقام امام علی علیه السلام پرداخت. امام حسن علیه السلام در بین سخنرانی معاویه، برخاست و پس از حمد و ثنا فرمود: خداوند هیچ پیامبری را به پیامبری مبعوث نکرد، مگر اینکه در دودمان او وصی قرار داد و هیچ پیامبری نبود، مگر اینکه دشمنی از مجرمان داشت و بی‌گمان، علی علیه السلام وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و من پسر همین علی علیه السلام هستم؛ اما تو [ای معاویه!] پسر صخر هستی و جدّ تو، حرب است؛ ولی

۱. شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۳۰.

۲. ابن سعد واقدی، الطبقات الکبری، ج ۱۰، ص ۲۵۷.

جدّ من، رسول خدا صلی الله علیه و آله است. مادر تو، هند است و مادر من، حضرت فاطمه علیها السلام است. جدّه من، حضرت خدیجه علیها السلام است و جدّه تو، ثیله است؛ ^۱ «فَلَعَنَ اللَّهُ الْأُمَّنَا حَسَبًا وَأَقْدَمَنَا كُفْرًا وَأَخْمَلْنَا ذِكْرًا»^۲ پس، خداوند لعنت کند آن کس را که در بین ما از نظر حسب و شرافت خانوادگی پست است و پشتناز کفر بوده و غافل از یاد خدا است.» همه حاضران در مسجد گفتند: آمین. معاویه سرافکنده شد و سخن خود را دیگر ادامه نداد و از منبر پایین آمد.

مظلومیت

یکی از ابعاد زندگی امام حسن علیه السلام، مظلومیت ایشان است؛ زیرا در زمان حیات و بعد از شهادت، به حضرت اهانت شد و جنازه ایشان را تیر باران نمودند. از همه مهم‌تر اینکه مردم چندان با مظلومیت ایشان آشنا نیستند. همین امر، سبب شده است که عزاداری برای ایشان کمتر انجام شود. این، در حالی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مظلومیت و شهادت ایشان خبر داد و از پیروان خویش خواست برای امام حسن علیه السلام گریه کنند و به زیارت ایشان بروند. حضرت فرمود: «... هنگامی که من به حسن نظر کردم، به یاد آن مصایب و سختی‌ها افتادم که بعد از من خواهد دید! وضع حسن همچنان خواهد بود، تا اینکه به وسیله زهر کشته خواهد شد. در همان موقع است که ملائکه و آسمان‌های هفت‌گانه برای شهادت و هر چیز برای مظلومیت حسن گریه می‌کنند؛ حتی پرندگان هوا و ماهیان دریا. هرکسی برای حسنم گریه کند، چشمش در آن روزی که چشم‌ها کور می‌شوند، نابینا نخواهد شد. کسی که برای او غمگین شود، قلبش در آن روزی که همه قلب‌ها محزون می‌گردند، اندوهناک نخواهد شد. هرکسی حسنم را در بقیع زیارت کند، قدم او در آن روزی که قدم‌ها در صراط می‌لغزند، لغزش نخواهد یافت.»^۳

۱. هند و ثیله، به ناپاکی مشهور بودند.

۲. طبرسی، احتجاج، ج ۱، ص ۲۸۲.

۳. شیخ صدوق، الأمالی، ص ۱۱۵.